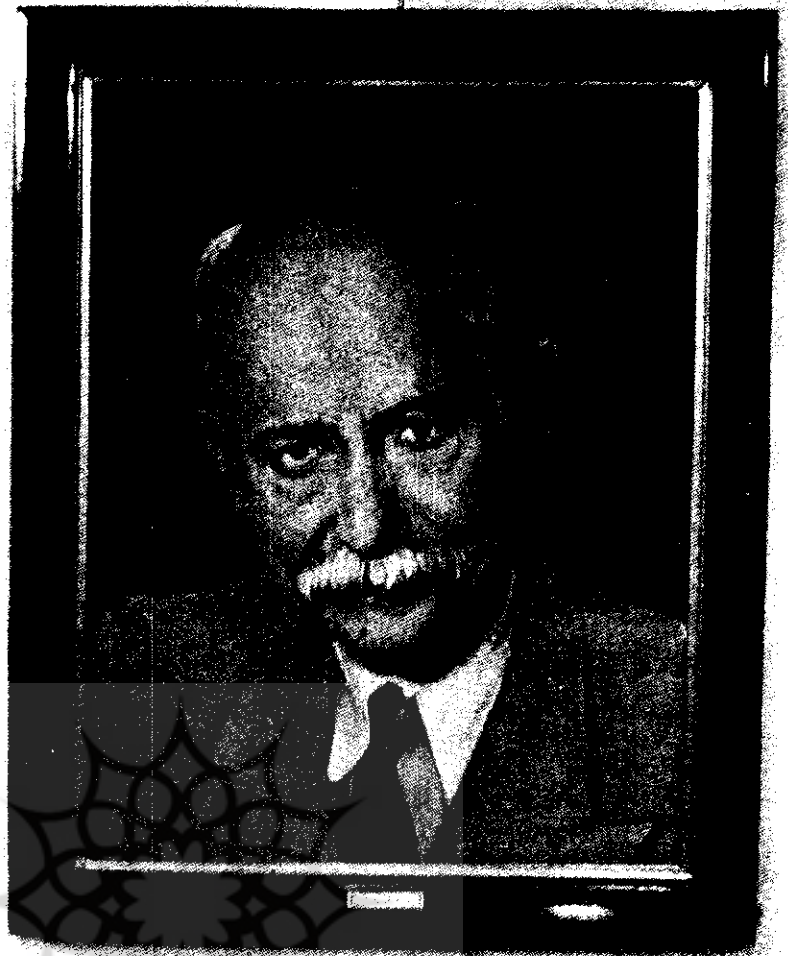


پنجاه خرداد و پنجاه خرداد



طنز تاریخ!

«علامه علی اکبر دهخدا، دانشمند، فرهیخته، روزنامه‌نگار، سیاست‌مدار، نویسنده، پژوهشگر، لغت‌دان و فرهنگ‌نامه‌نویس بسیار نامی ایران نیاز به معرفی ندارد. این نویسنده و روزنامه‌نگار بزرگ با نام اصلی و یا ده‌ها نام فرعی (مستعار) نوشته‌هایی از خود به یادگار گذاشته است که هر یک از آن‌ها اقیانوسی از دانش نوین روزنامه‌نگاری، گزارش‌نویسی، تجربه، اندیشه و علم را در خود دارد. شیوه بیان و گزارش‌نویسی علامه دهخدا دارای ویژگی‌های استثنایی است که توجه به نکته‌های مهم، اجتماعی و سیاسی آن بسیار لازم است و پیشنهاد می‌شود جوانان خردورز و اندیشمند سرزمین خردورزان، ایران زمین، به آن عنایت بیش‌تری نشان دهند.

«مجله فردوسی»

بعد از آن که یک دسته‌ی پنجاه نفری از طلابِ مَطُولِ خوان، نصفِ حاجی‌ها و کربلایی‌های شهر و تقریباً تمام شاگردان حوزه‌ی درس شیخ ابوالقاسم، حکم قتل ما را دادند و چند دفعه (همان‌طور که عثمانی‌ها به سر حد اورمیه حمله می‌کنند، همان‌طور که قوفسول‌های ایران به حاجی‌ها حمله می‌کنند، همان‌طور که شاه‌زاده نَصْرَة الدوله به نانِ ذَرْتِ خورهای کرمان حمله می‌کند، همان‌طور که سید عباس خان ینگی امامی به رعیت‌های خالصه حمله می‌کند، و بالاخره همان‌طور که بعضی از آقایان به قابِ پلو و سینه مرغ حمله می‌کنند، به اداره صوراسرافیل حمله کردند. من دست و پا را گم کردم، خودم را باختم و عاقبت به اصرار رفقا و از ترس جان رفتم توی خانه، و مثل وقتی که مثلاً پلاتشبییه بلا تشبییه، بعضی آقایان حشمت‌الملک را برای گرفتن بیست و پنج هزار تومان و کار چاقی روس‌ها

در قاینات به خانه می‌پذیرند و می‌سپارند که: هر کس آمد بگویند آقا خلوت دارند. من هم سپردم که بگویند: دُخو خلوت رفته، آن وقت یک‌سره به اطلاق رفتم، و همان‌طور که پاره‌ای از مکتب‌دارها مثلاً بلاتشبییه، پاره‌ای طلبه‌های مدرسه نظامیه‌ی بغداد، که می‌خواهند شاگردهای مُزلفِ خودشان را درس بدهند یا می‌خواهند مثلاً زبانه لال، زن‌هایی را که هنوز به حدِ یأس نرسیده‌اند صیغه بکنند، کاغذ لوقِ حجره را پیش می‌کنند، من هم در اطلاق را پیش کردم.

بله در اطلاق را پیش کردم. برای این که لازم بود پیش بکنم. برای این که من را به ششلول و تفنگ تهدید کرده بودند، برای این که ننه من در بچه‌گی همیشه من را از تفنگ و ششلول می‌ترساند، برای این که وقتی من تفنگ فتیله‌ای خالی یادگارِ جدِ مرحومم را دست می‌گرفتم، ننه می‌گفت: ننه! از من به تو امانت، هیچ‌وقت به تفنگ دست نزن. می‌گفتم: ننه! آخر تفنگ خالی است، می‌گفت: ننه! شیطان پُرش می‌کند. بله من می‌ترسیدم، ترس که عیب و عار نیست، من می‌ترسیدم.

همان‌طور که اولیای دولت از مجلس شورا می‌ترسند!

همان‌طور که حاجی ملک التجار از آبروش می‌ترسد!

همان‌طور که نایب هادی‌خان و اجلال السلطنه از انجمن بلدی می‌ترسند!

همان‌طور که نژدهای تهران از پلیس‌های اجلال السلطنه می‌ترسند!

همان‌طور که پرنس ارفع الدوله از بدنامی دولت ایران می‌ترسد!

همان‌طور که وزیر ما از استقراض^۶ خارجه می‌ترسند!

همان‌طور که انگلیس‌ها به عکس روس‌ها از حکومت حشمت الملک می‌ترسند!

همان‌طور که بلاتشبییه، بلاتشبییه، بعضی از علمای ما از تصرف در اموال وقف و صغیر می‌ترسند!

بله من می‌ترسیدم برای این که حق داشتیم بترسیم، برای این که من کتک زدن‌های طلبه‌های تبریز را دیده بودم. برای این که من دیده بودم وقتی یک آخوند کسی را می‌زد همه‌ی آخوندها سر آن یک نفر می‌ریختند و غالباً بعد از آن که در زیر چماق بیچاره می‌مرد آن وقت تازه از یک‌دیگر می‌پرسیدند: «این ملعون چه کرده بود؟»

بله می‌ترسیدم، برای این که می‌دانستم اگر روزنامه‌ی من کهنه پرستی را دنبال کند آن وقت باید دو بیست و نود و نه هزار و ششصد و چهل و یک نفر گلودردی، نوبه‌ای، جنی، که بعضی‌ها با نخ دکان عطاری گلو و مچ دستشان را می‌بندند، همه از ناخوشی بمیرند.

بله می‌ترسیدم، برای این که از حرف‌های من کم کم هم‌چو در می‌آمد که باید دو بیست و بیست و هفت هزار نفر دعا نویس، پانصد و چهل و شش هزار نفر فال‌گیر، یک صد و پنجاه و یک هزار نفر زمال^۷، چهار صد و شست و دو هزار نفر متولی سقاخانه، چله نشین^۸، مارگیر، افسونگر^۹، جامزن^{۱۰}، حسایگر، طالع‌بین^{۱۱}، از روزی بیفتند.

بله از این‌ها می‌ترسیدم. اما از دو مطلب عمده که خیلی باید بترسم هیچ نمی‌ترسیدم، بله از آن دو مطلب نمی‌ترسیدم، برای این که هیچ به عقلم

نمی‌رسید، برای این که عوام بودم، برای این که آدم عوام کور است، اما وقتی توی اطاق رفته عقلم را به سرم جمع کردم و درها را، مثل وقتی که بعضی از آقایان در کتاب‌خانه را برای شمردن لیره‌های فشنگ کرده^{۱۲} می‌بندند، بستم، آن وقت آن دو مطلب هم یادم افتاد.

بله، من بی‌عقل فراموش کرده بودم که عدد سیزده نحس است، من بی‌شعور فراموش کرده بودم که نمره دوازدهم رافیل چاپ شده و به نمره مشغول شده‌ایم و لابد این نحس^{۱۳} را میان خواهد آمد.

بله، آن که لور محفوظ نیست، آدم که نمی‌تواند همه چیز را بداند نگاه دارد. اما مطلب دومی را فراموش کرده بودم خیلی اهمیت داشت، و آن را خیلی لازم بود که فراموش کنم، و آن این بود که من یک نفر در تاریخ مصری‌ها خوانده بودم که اهالی مصر دو مذهب داشتند: یکی مذهب کاهن‌ها^{۱۴} و سلاطین بود؛ یکی هم فرعون و الناس. فرعون و کاهن‌ها را می‌پرستیدند و عوام الناس هم فرعون را می‌پرستیدند.

ببینم چه می‌خواستم بگویم، بله می‌خواستم بگویم: یکی از علمای بزرگ بعد از آن که مقاله‌ی اول نمره دوازدهم صوراسرافیل را برایش خواندم و همه را درست گوش داد و فهمید گفت: این‌ها کفر نیست. این‌ها مخالف با اسلام نیست. همه‌ی این‌ها صحیح است، اما نباید این مطالب را برای عوام نوشت. زیاده چه در دسر بدهم، خدا این شب جمعه‌ای کاهن‌ها را هم رحمت کند، برای این که آن‌ها هم خداپرست بودند و آن‌ها هم می‌دانستند که فرعون خدا نیست. زیاده جسارت است.

(دخو).

* از شماره چهاردهم روزنامه صور اسرافیل (پنج‌شنبه، ۱۱ شعبان هـ. ق برابر با ۵ اردیبهشت ماه ۱۲۷۷ یزدگردی پارسى و ۱۹ سپتامبر ۱۹۰۷ م.) (ص ۷ و ۸).

۱- مُطُول خوان، کسی «که مُطُول» کتاب درس او است «مُطُول» کتابی است در

معانی و بیان و بدیع به عربی. تألف سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۲۲ تا ۷۹۱ یا ۷۹۷ هـ. ق.).

۲- شرح تکفیر شدن نویسنده‌گان صوراسرافیل و تهدید به مرگ شدن دهخدا و محاکمه شدنش در مجلس شورای ملی را در جزوه «خاطراتی از دهخدا و از زبان دهخدا» و نیز ضمن زندگی‌نامه‌ی او آورده‌ایم.

۳- کار چاقی، راه افتادگی و رو به راهی‌کار. وساطت.

۴- مزلف، زلف دار. به کنایه پسر جلف و سبک و غالباً بدکار.

۵- کاغذ لُق (کاغذ لوق)، دریا پنجره چوبی که به جای شیشه کاغذ روغنی به شیشه خورهای آن چسبانند.

۶- پیش کردن در، بستن آن.

۷- استقراض، وام‌خواهی، خواستن قرض و وام.

۸- دهخدا به همین مضمون ضمن مثنوی «ان شاء الله گریه است» خود اشاره کرده است و گفته:

کف چو از خون بی‌گنه شویند
سبک: «این سگ چه کرده بد؟» گویند
مجموع کنید به مجموعه‌ی اشعار دهخدا
که علم ز مال داند و بدان عمل کند فال‌گیر.

۹- چله نشین، درویش یا مرتاض که با ترتیب و آداب خاص چهل روز در کنجی به عبادت و ریاضت پردازد.

۱۰- افسون‌گر، ساحر، جادو، آن که پیشه‌اش افسون کردن حیوانات گزنده چون مار و عقرب است.

۱۱- جامزن، طاس بین، فالگیرنده به طریق خاص یا جام.

۱۲- طالع بین، پیش‌گویی کننده سرنوشت مردم. فالگیر.

۱۳- لیره فشنگ کرده، دانه‌های لیره که به قصد نگهداری بر فراز هم نهاده و در کاغذی پیچیده باشند. استوانه شکل همانند فشنگ.

۱۴- کاهن - غیبگو، روحانی مصر باستان و بابل و یهود.

۱۵- ناپیوسته‌نویسی و نگارش به شیوه مجله‌ی فردوسی بدون کوچک‌ترین دخل و تصرف در متن از «مجله فردوسی» می‌باشد.